جلسه 734

شنبه 02/02/91

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

بحث در این بود که آیا ما در قرآن متشابه مفهومی داریم یا نداریم؟

آقای صدر فرمودند ما در قرآن متشابه مفهومی نداریم، قرآن کتابی نیست که حتی یک آیه آن مجمل باشد. قرآن به لسان عربی مبین هست بیان للناس است، ولذا اینکه مشهور اصولیین در جواب از استدلال به آیه اما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه بر اینکه عمل به ظهوارت قرآن جائز نیست چون مصداق متشابه است، مشهور در جواز از این شبهه آمدند گفتند که متشابه یعنی مجمل، واین آیه نهی می کند از اتباع مجملات قرآن. آقای صدر می فرماید: این کلام درست نیست. شما فرض کرده اید که ما در قرآن کلام مجملی داریم و این آیه ناظر است به اتباع کلام مجمل؟ ما در قرآن آیه مجملی نداریم.

آقای طباطبائی ره هم در جلد اول المیزان همین بیان را مطرح کرده اند. ایشان هم فرموده اند ما در قرآن کلام مجملی نداریم. چون قرآن کلام فصیح است و کلام فصیح با اجمال گوئی تناسب ندارد.

البته این را عرض کنم: مراد ایشان وهمینطور مراد آقای صدر این نیست که برای ما هیچ آیه ای مجمل نمی شود.نه، ما بخاطر اینکه از محیط عرفی که قرآن بر او نازل شده است فاصله گرفتیم برخی از آیات ممکن است مجمل لنا باشد، این را که نمی شود انکار کرد. مقصود این بزرگواران این است که ما مجمل فی حد ذاته نداریم در قرآن. عرف در آن زمان با التفات به قرائن متصله دچار اجمال نمی شد در فهم معانی آیات. این ادعایی است که مرحوم آقای صدر و آقای طباطبائی در جلد اول المیزان دارند.

البته آقای طباطبائی در جلد سوم المیزان فرموده اند: ما آیات مجمل داریم که ذو احتمالات هستند، ولکن با ارجاع آن به محکمات قرآن این آیات می شوند محکمات بالعرض.

ایشان اینجور دارد، وفرموده است که ما قرآن را که ضمیمه می کنیم بعضش را به بعض دیگر می شوند مفسر هم، یفسر بعضه بعضا. و در مجموع دیگر قرآن کتاب روشنی است و تبیان است لکل شیء فکیف لایکون تبیانا لنفسه و بیان للناس و نور. ولذا ایشان در ص 85 جلد سوم المیزان صریحا فرموده است: پیامبر و ائمه علیهم السلام در تفسیر آیات نقش معلم را دارند، یعنی فهم قرآن برای ما که دانش آموزان مکتب اهل بیت هستیم چون سخت بود نیاز به معلوم پیدا کردیم. نه اینکه فهم قرآن بر ما ممتنع بود. شأن معلم آسان کردن درس است نه ممکن ساختن فهم درس. معلم شأنش این است که راهی را که سخت است آسان کند. والا اگر ما بخواهیم این راه سخت را خودمان برویم بدون معلم، قرآن را خودمان بفهمیم بدون معلم ممکن هست ولکن راه سختی است، وبرای اینکه این راه سخت را ما نرویم نیاز پیدا می کنیم به اینکه پیامبر و اهل بیت را معلم قرار بدهیم والا امتناع ندارد فهم قرآن بدون رجوع به پیامبر یا اهل بیت.

طبق مبنای ایشان وآقای صدر معنای متشابه این خواهد بود که متشابه من حیث المصداق. البته عرض کردم در جلد سوم المیزان متشابه مفهومی را در المیزان پذیرفته منتهی گفته با رجوع به محکمات تشابه مفهومی برطرف می شود. اما در جلد اول المیزان گفته نه اصلا هیچ تشابه و اجمال مفهومی در قرآن وجود ندارد پس مراد از متشابه در قرآن متشابه مصداقی است.

این محصل بیان این دو بزرگوار.

اقول: به این بیان ایرادهایی متوجه است که عرض می کنم:

ایراد اول: ما به نظرمان کلام متشابه یعنی کلامی که ظاهر آن کاشف از مراد واقعی متکلم نیست. در مقابل محکم. محکم آن چیزی است که ظاهر خطاب یا نص خطاب کاشف هست از مراد واقعی متکلم. متشابه اینطور نیست.

حالا می تواند متشابه اصلا ظهوری نداشته باشد ومجمل باشد مفهوما. ومی تواند اشعار داشته باشد به یک معنایی، یا ظهور داشته باشد در آن معنا، لکن آن معنا که خطاب نسبت به او اشعار دارد یا ظهور دارد مطابق با مراد واقعی متکلم نیست. این می شود کلام متشابه. چرا به این می گویند متشابه؟ چون به ذهن انسان معنایی را خطور می دهد که مطابق با واقع نیست، تشابه با آن دارد. شبه الحق است نه عین الحق. این می شود متشابه، با معنای لغوی متشابه هم سازگار است. متشابه یعنی کلامی که روشن نیست.

بحث در اجراء اصول لفظیه نیست، بحث در این است که مثلا گاهی متکلم توریه می کند، می گوید که به قول مرحوم آقای خوئی نقل می کند که می گفتند شخصی وقتی کمک می خواست از کسی تسبیحش را می انداخت زمین می گفت یدی خالیة. آن مخاطب فکر می کرد این آقا از بی پولی ناله می کند. این متشابه می شود دیگر. چرا؟ برای اینکه درست است که ظاهر این کلام این است که می خواهد بگوید من پول ندارم، اما این ظهور مطابق با مراد واقعی متکلم نیست. حالا آن سامع اصالة الجد و اصالة الظهور جاری می کند و حمل می کند کلام این متکلم را بر همان معنای ظاهر، آن بحث دیگری است. ما می گوئیم هم صادق است بر آن متشابه. برخلاف دروغ. در دروغ مراد واقعی یعنی مراد جدی دروغگو از این کلام مشخص است. مراد جدی متکلم از این کلام متطابق با ما یترائی من هذا الکلام نیست. اگر کلام خدا نص بود جائی برای این احتمال وجود ندارد که خدا از این کلام نص اراده کرده باشد یک معنایی را که برخلاف مراد جدی اش هست. چون نص است. اما کلامی که ظاهر است، خب می تواند خدا از این کلام ظاهر اراده کند معنایی را که خلاف ظهور آن است، حالا اگر خدا اراده بکند این معنای خلاف ظاهر را، سامع حجت دارد که عمل کند طبق این ظهور، اصالة الظهور جاری می کند. اما به شرط اینکه حکم عقل ویا خطاب محکمی برخلاف این ظهور وجود نداشته باشد. اهل زیغ اینها می آمدند کلام متشابه را پیروی می کردند بدون رجوع به محکمات، بدون رجوع به حکم عقل، وهدفشان از این کار گمراه کردن مردم بود یا ابتغاء تأویل که ما به نظرمان معنایش این است که این افرادی که اهل زیغ بودند دو گروه بودند، یک عده اصلا هدفشان هدف باطلی بود دنبال فتنه گری و گمراه کردن مردم بودند، یک گروه از اهل زیغ هدفشان باطل نبود، هدفشان رسیدن به تأویل این آیات متشابهات بود، یعنی رسیدن به مراد واقعی خداوند متعال بود، ولکن مشکل اینها این بود که بدون مراجعه به محکمات می آمدند و از متشابهات پیروی می کردند.

اینکه مرحوم آقای صدر فرموده اند: اگر متشابه را حمل کنیم بر کلام مجمل، اتباع معنا ندارد، معنا ندارد بگوئیم این اهل زیغ از کلام مجمل پیروی می کنند، یتبعون ما تشابه منه، این حرف درستی است در صورتی که این کلام اشعار ویا ظهور در آن معنای مخالف واقع نداشته باشد. یک کلامی است مجمل، هیچ ظهور و اشعاری ندارد به اینکه مراد از این کلام چیست، آیا همان معنای صحیح است یا معنای باطل. بله اینجا اتباع معنا ندارد، حرف درستی است، اما این را ما قرینه می گیریم که اتباع متشابه مربوط می شود به آن بخشی از متشابهات قرآن که اشعار یا ظهور دارند در آن معنای خلاف واقع. برخی از آیات اشعار دارند که خدا جسم است، وجاء ربک والملک صفا صفا، این اشعار دارد که خدا جسم است. برخی از آیات اشعار دارد که انسان مجبور است، وما تشائون الا أن یشاء الله، کلام در این است که این آیات که اشعار دارند یا ظهور دارند در معنایی که خلاف واقع است، اهل زیغ می آمدند اتباع می کردند این آیات متشابهات را، والا آیاتی که هیچ ظهور و اشعاری ندارد اتباع آنها معنا ندارد. چون اگر کسی بیاید بگوید رأیت زید نمی دانیم اصلا این زید، زید بن عمرو است یا زید بن بکر وما احکام دیدن زید بن عمرو را بار کنیم، آیا این می شود اتباع هذا الکلام. باید یک اشعاری داشته باشد یا یک ظهوری داشته باشد تا بگوید اتبع هذا الکلام. اتباع یعنی پیروی کردن. ولذا می بینید اتباع ظن معنا دارد، اما اتباع شک معنا ندارد، شک نسبتش به وجود و عدم مساوی است. چه جوری می توانم از شک پیروی کنم؟ اما از ظن می شود پیروی کرد چون رجحان دارد، از علم می شود پیروی کرد. متشابه اگر در حد شک بود که اصلا شک داریم که این معنایش چیست، بله اینجا اتباع معنا ندارد. ولکن این را قرینه بگیریم بر اینکه مراد از اتباع متشابه اتباع آن قسمی است از متشابه که یا اشعار ظنی دارد به اینکه این معنای خلاف واقع مراد است، ویا ظهور دارد در این معنای خلاف واقع. ولذا اینجا می شود گفت که یتبع هذا المتشابه.

فرق اهل زیغ با غیر آنها این است که کسانی که اهل زیغ نیستند فقط کارشان اتباع متشابه نیست، می آیند مجموع کلمات قرآن را بررسی می کنند، جاء ربک را در کنار لیس کمثله شیء می گذارند، یا کنار حکم عقل می گذارند که محال است خدا جسم باشد، من أیّن الأین فلا أین له، من کیف الکیف فلاکیف له، خب اینها را کنار هم می گذارند. اینها اهل زیغ نیستند. اما اهل زیغ یا بخاطر گمراه کردن مردم می آیند به این آیات استدلال می کنند بر اینکه خدا جسم است، جاء ربک، یدالله فوق ایدیهم، الرحمن علی العرش استوی، وامثال آن. ویا برخی از اهل زیغ دنبال هدف باطل نیستند ابتغاء تأویل دارند یعنی می خواهند مراد واقعی را بفهمند اما اشکالشان این است که چرا فقط از متشابهات پبروی می کنید؟ بدون اینکه حکم عقل را در نظر بگیرید، بدون اینکه محکمات قرآن را در نظر بگیرید. فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه نه، یعنی فیتبعون ما تشابه منه دون المحکمات، یعنی می آیند سراغ این متشابهات و از متشابهات پیروی می کنند. چون تمایل قلبی شان تمایل صحیحی نیست اهل زیغ هستند و دنبال این هستند که فقط بیایند از آیات متشابهات اتباع کنند بدون اینکه به محکمات قرآن کاری داشته باشند.

اگر شما تأویل را به معنای آنی که مشهور هست می گیرید، می گوئید تأویل یعنی توجیه آیات برخلاف ظاهرش، آنوقت فرض این است که این آیات متشابه است. اهل زیغ اگر می گوئید هدفشان از اتباع متشابه این است که این متشابه را تأویل کنند یعنی برخلاف ظاهر آن معنا کنند، خب اینکه معنای صحیحی نخواهد بود برای آیه. چون اگر معنای ظاهر یک آیه ای صحیح بود و مطابق با واقع بود آنوقت چه جوری می شود که بیایند اهل زیغ پیروی کنند از این آیه که ظاهرش یک معنای حقی است، در عین حال ما بگوئیم اینها به دنبال این هستند که این آیه را حمل کنند بر معنای دیگری که خلاف ظاهر است. خب کسانی که آیه ای که ظاهر است در یک معنای حق می آیند تأویل به این معنای مصطلح می برند که حمل می کنند بر معنای خلاف ظاهر، بخاطر اینکه گروه منحرفی هستند می آیند آیات را از ظهورشان منصرف می کنند و یک معنای غلطی برای این آیات ذکر می کنند. خب اگر اینجور باشند یتبعون معنا ندارد. معنا ندارد ما بیائیم بگوئیم که می آیند اتباع متشابه می کنند ولی در عین حال تأویل هم می کنند یعنی حمل می کنند این آیات را بر معنای خلاف ظاهر. حمل آیات بر معنای خلاف ظاهر اینکه دیگر اتباع این آیات نیست.

ما به نظرمان برای اینکه بین لفظ اتباع متشابه که انصافا ظهور دارد در پیروی کردن از یک کلامی که یا مشعر است به یک معنی یا ظاهر است در آن معنی، نه اینکه فضا سازی می کنند معنای مجمل را می گویند این ظهور را دارد، اینکه اتباع نیست این استقلال و فرصت طلبی است، اتباع کلام یعنی پیروی کردن آن کلام، نه توجیه آن کلام. توجیه آن کلام که اتباع کلام نیست. اگر اهل زیغ می آیند آیه ای را که ظهور دارد در یک معنایی، مثلا آیه ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله این ظهور دارد در امیرالمؤمنین علیه السلام، اهل زیغ می گفتند این مربوط است به ابن ملجم، که معاویه دستور داد به شخصی که این آیه را تطبیق کن بر دشمنان امیرالمؤمنین او هم شأن نزول درست کرد برای این آیه. کلام در این است که آیا به این می گویند ابتع هذه الآیة. اتباع به معنای دنباله چیزی رفتن نیست به معنای پیروی کردن از آن است، شما ممکن است دنبال کنید کسی را تا او را کتک بزنید، به این نمی گویند اتّبعه، بلکه می گویند أتبعه، أتبعه یعنی او را دنبال کرد، أتبع ضالته دنبال کرد گمشده اش را تا آن را پیدا کند. اینی که شما می گوئید که اهل زیغ می آیند سراغ این آیات و این آیات را به نفع خودشان معنا می کنند این ترجمه اتّبع نیست. اتباع یعنی پیروی کردن و عمل کردن. اما تبعه یعنی سراغ چیزی رفتن. اختلاف قرائت هم نیست، یتّبعون است نه یتبعون. اگر یتبعون بود می شد همانی که مشهور معنا می کنند که می روند سراغ متشابهات قرآن و از آن به نفع اهداف خودشان بهره برداری می کنند بخاطر گمراه کردن مردم و به هدف توجیه این آیات. یعنی آیاتی که تاب یک معنایی را دارد که به نفع افراد منحرف هست، افراد منحرف می آیند سراغ این آیات، واین آیات را تأویل می کنند به همان معنای نادرست. اگر آیه یتبعون بود اینجور معنا می کردیم. ولی آیه ندارد یتبعون، آیه دارد یتّبعون، پیروی کردن از متشابه ابتغاء تأویله این معنا ندارد با این توضیحی که ما بگوئیم پیروی می کنند از متشابه قرآن اما هدفشان حمل این متشابه است بر معنای خلاف ظاهر. اینکه پیروی نیست.

اما اگر اینطور معنا کنیم که واقعا محتمل هست این معنا در آیه، که اهل زیغ دو دسته هستند، برخی اتباع می کنند کلام متشابه را وهدفشان اضلال مردم است، یعنی در اتباع متشابه هدف فتنه و اضلال است، برخی دیگر نه هدفشان رسیدن به مراد واقعی است، ابتغاء تأویله یعنی آن تأویل آیه که همان مراد واقعی از آیه باشد می خواند دنبال او بروند و او را پیدا کنند، اما مشکل این اهل زیغ این است که فقط می آیند سراغ این آیات متشابه، بدون اینکه حکم عقل را در نظر بگیرند بدون اینکه محکمات را در نظر بگیرند.

واینکه در بحوث والمیزان گفته شد که مراد متشابه مصداقی است. اگر مراد از متشابه مصداقی آنی است که هیچ ابهامی در خطاب به وجود نمی آید بلکه صرفا مصداق مجمل است، انصاف این است که به این نمی گویند کلام متشابه. اگر من مثلا در قرآن می خوانیم و جاء من اقصی المدینة رجل یسعی، خب مصداق این رجل کی بوده؟ متشابه است، پس این آیه هم می شود جزء متشابهات قرآن. تمام قصص قرآن که مصادیق مشخص نیست، وقال مؤمن من آل فرعون یکتم ایمانه، متشابه است دیگر، مصداقش کیست؟ کی عرف به این می گوید کلام متشابه، با اینکه قابل حمل است بر مصادیق متعدد.

پس عرض من این است که گاهی متشابه مصداقی هیچ اجمالی در آیه به وجود نمی آورد. وقال رجل مؤمن من آل فرعون، مصداق مشخص نیست اما این آیه اجمال ندارد. اما یک وقتی اجمال مصداقی واقعا مفهوم را مجمل می کند، مثلا طرف می گوید اکرم هذا، ما نمی دانیم مشارالیه کیست، خب این می شود اجمال در خطاب. و واقعا برخی از آیات از این قبیل است، خب جاء ربک عرف می گوید مفهومش یعنی مدلول لغوی جاء مشخص است اما مراد خدا معلوم نیست. این اجمال مصداقی به خطاب هم سرایت می کند. چون آن چیزی که ظاهر عرفی از این آیه است که جور نمی آید با جسم نبودن خدا. پس مراد خدا از جاء ربک چیست؟ نمی دانیم. اینها اجمال خطاب به وجود می آورد. چون ظهور آیه در یک مصداقی است که این مصداق قابل حمل بر خدا نیست، این موجب اجمال خطاب می شود. بقیة الکلام انشاءالله فردا.